



درس تفسیر سوره مبارکه زخرف - جلسه ۲۲

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
(۶۳) إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۴) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ
عَذَابٍ يَوْمَ أَلِيمٍ (۶۵) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۶۶) الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ
عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ (۶۷) يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۶۸) الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ (۶۹)
ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُخْبَرُونَ (۷۰)﴾

در اوایل همین سوره مبارکه «زخرف» که در مکه نازل شد - در آیه ششم - درباره نبوت عامه مطلبی فرمود و
آن این است که هر پیامبری که آمد او را استهزاء کردند: ﴿وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ * وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ
إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾^۱ نحوه استهزای انبیا هم به فرهنگ همان اقوام و ملل برمی گردد؛ برخی ها را فقر، برخی ها
را به عناوین دیگر و جریان مسیح (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) را هم به این نحوه استهزاء کردند که آیا او بهتر است یا
معبودهای ما؟ معبودهای ما فرشته هستند و معبود مسیحی ها یک انسان است. اینکه فرمود هر پیامبری که آمد او
را مسخره کردند، مسخره کردن جریان موسای کلیم را چنین ذکر فرمود که وضع مالی او ضعیف است، دستبند طلا

۱. سوره زخرف، آیات ۶ و ۷.

و نقره ندارد، جامهٔ قیمتی ندارد و مانند آن. این ﴿وَلَا يَكَاذُ يَمِينُ﴾^۱ حرف آنها نبود، برای اینکه حضرت کلیم حق بعد از ﴿وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي﴾^۲ خیلی فصیحانه سخن می‌گفت. آن استهزاء حرف فرعون بود که به عادت‌های سابق سخن گفت، چون سالیان متمادی وجود کلیم حق در منزل فرعون تربیت شد و رشد کرد، آن روزها قبل از حلّ عُقْدَه بود. به هر تقدیر تنها چیزی که می‌توانستند درباره مسیح حق بگویند، همین بود که گفتند: ﴿إِنَّا آلَهُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ﴾. مثلی که قرآن کریم درباره وجود مبارک عیسی بیان کرد، همان است که در سوره مبارکه «مریم» ذکر شد، چون سوره «مریم» در مکه نازل شد و سوره مبارکه «آل عمران» در مدینه نازل شد، نمی‌توانند ضَرْبِ مَثَل باشند؛ ولی سوره مبارکه «مریم» در مکه نازل شد، در مکه وجود مبارک مسیح را به عنوان عبد صالح خدا و دارای معجزه و بینات معرفی کرده است که فرمود: ﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾ * ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ^۳، بعد هم فرمود او کلماتی دارد که مردم را دعوت کرد: ﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^۴ که همان حکمت است؛ همان مطالب را هم این‌جا ذکر فرمود که وجود مبارک مسیح با بینات الهی مبعوث شد، با حکمت مبعوث شد و مردم را به توحید دعوت کرد؛ این مضمون در سوره مبارکه «مریم» و سوره مبارکه «زخرف» مشترک آمده است، تفاوت این دو در آن است که در سوره «زخرف» فرمود: ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ الْإِيمِ﴾، اما در سوره مریم ﴿يَوْمَ الْإِيمِ﴾ ندارد. پس حکمتی که آورد همان توحید است، دعوت به نبوت و راهنمایی به صراط مستقیم است، اینها حکمت است که نمونه‌هایی از این حکمت در آیات^۵ سوره مبارکه «اسراء» مشخص شد که فرمود: ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾^۱ که

۱. سوره زخرف، آیه ۵۲.

۲. سوره طه، آیه ۲۷.

۳. سوره مریم، آیات ۳۳ و ۳۴.

۴. سوره مریم، آیه ۳۶.

۵. سوره اسراء، آیات ۲۲-۳۹.

اول آن توحید بود، آخر آن هم توحید بود و وسط‌های آن مسائل خطوط کلی اخلاق و فقه بود. تنها راهی که برای استهزای مسیح بود، این است که گفتند: ﴿أَلِهَتِنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ﴾.^۱ پس ضَرْبِ مَثَل به وسیله قرآن در سُور مَکّی است نه مدنی، این مطلب اول؛ در سوره مبارکه «مریم» وجود مبارک مسیح را معرفی کرد که با حکمت و معارف توحیدی نازل شد؛ ولی مسیحی‌ها سوء استفاده کردند که یا سخن از «تَثْلِیث»^۲ بود یا سخن از «إِنُّ اللّٰه»^۳ بودن بود، این دو مطلب. مشرکان مکه به جای اینکه مسیح را از کلام الهی بشناسند، از سُنّت مشّوم و بدعت مذموم مسیحی‌ها شناختند، گفتند: ﴿أَلِهَتِنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ﴾، این سه مطلب. و منظور از این آله فرشته‌ها هستند، نه سنگ و گِل، نه «صَنَم» و «وَتَن»، چون هرگز اینها نمی‌توانستند بگویند که سنگ و چوب برای ما بهتر از عیسی مسیح است که در گهواره حرف می‌زند. این را نمی‌گویند که ﴿أَلِهَتِنَا﴾ یعنی اصنام و اوثنان ما بهتر از مسیح است که مرده را زنده می‌کند، این را نمی‌گویند! ﴿أَلِهَتِنَا﴾؛ یعنی فرشته‌هایی که ما آنها را می‌پرستیم و این اصنام و اوثنان تندیس و مجسمه‌ای است برای آنها، کم‌کم این مجسمه‌ها را گرامی داشتند و در حدّ معبود احترام می‌گذاشتند، و گرنه بت‌پرست‌ها نمی‌گفتند که معبود حقیقی ما این «صَنَم» و «وَتَن» است؛ این «صَنَم» و «وَتَن»، یعنی این سنگ و چوبی که ما خودمان تراشیدیم، اینها بهتر از عیسی مسیح است که مرده را زنده می‌کند، چنین حرفی نمی‌زدند و نمی‌توانستند هم بزنند! اینکه می‌گفتند: ﴿أَلِهَتِنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ﴾، این نشان می‌دهد که معبودان آنها همین فرشته‌ها بودند که آیات قبلی هم همین را تأیید می‌کند؛ یعنی در آیه نوزده که فرمود: ﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِتَانًا﴾، بعد گفت: ﴿لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ﴾،^۴ در این ﴿مَا عَبَدْنَاهُمْ﴾ ضمیر به ملائکه برمی‌گردد.

۱. سوره اسراء، آیه ۳۹.

۲. سوره زخرف، آیه ۵۸.

۳. سوره مائده، آیه ۷۳: ﴿قَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ تِلَافُوتٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا...﴾.

۴. سوره توبه، آیه ۳۰: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ...﴾.

۵. سوره زخرف، آیه ۲۰.

بنابراین ملائکه معبود اصلی اینها بودند و این اصنام و اوثنان، تندیس و مجسمه‌ای بودند برای گرامیداشت آنها، کم‌کم جَهْلَه به همین اصنام و اوثنان بها می‌دادند. فرمود عیسیای مسیح با این وضع آمد، تنها سُخریه‌ای که داشتند همین بود که یک سنجش ناروایی بین فرشته‌ها و بین مسیح حق برقرار کردند.

پرسش: چه دلیلی داریم که مراد آنها فرشته‌هاست؟

پاسخ: برای اینکه آیات نوزده و بیست همین معنا را می‌رساند، آیه نوزده این است: - این ﴿جَعَلُوا﴾ها برای همین بت پرست‌هاست - ﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَانًا أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ﴾، این یک؛ بعد فرمود: ﴿وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ﴾، این ضمیر جمع مذکر به همین‌ها برمی‌گردد، چون قبل از این که معبودی ذکر نشد، این دو؛ شاهد سوم این است که اینها نمی‌توانستند بگویند این سنگ و گلی که ما می‌پرستیم از عیسی بالاتر است، کسی که مرده را زنده می‌کند! اینکه می‌گفتند: ﴿أَلِهَتِنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ﴾، یعنی این چوب‌ها بهتر و بالاتر از مسیح هستند، این را که نمی‌توانستند بگویند! برای همه روشن شد که وجود مبارک مسیح در گهواره گفت: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ﴾^۱، برای همه روشن شد که ﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۲، برای همه روشن شد که ﴿أَحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ﴾، برای همه روشن شد که ﴿وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾^۳، یک چنین موجود منزّهی را نمی‌توانستند بگویند که این چوب بالاتر از اوست. پس اینکه گفتند: ﴿أَلِهَتِنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ﴾، یعنی فرشتگانی که ما می‌پرستیم و این اصنام و اوثنان، تندیس و مجسمه برای آنها هستند، آنها بهتر می‌باشند یا عیسی؟ گفتند ما فرشته را می‌پرستیم و شما انسان را، ذات اقدس

۱. سوره مریم، آیه ۳۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۳. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

الهی می‌فرماید که فرشته هم مثل انسان معبود خداست، آفرینش فرشته برای خدا سهل است، اگر ما بخواهیم فرشته می‌آفرینیم و مانند آن.

پرسش: ... صلیب را می‌پرستند.

پاسخ: اینها که صلیب را نمی‌پرستند، مسیحی‌ها به صلیب احترام می‌گذارند؛ حالا براساس آن جهلی که پیدا کردند و براساس آن تاریخ باطل، وگرنه آنها «إِبْنُ اللَّهِ» بودن و «ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ» و مانند آن را داشتند، آن وقت این «هُوَ» هم به صلیب بر نمی‌گردد، چون آنچه مطرح شد در آیه ۵۷ این است: «وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ * وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ»، این «هُوَ» که نمی‌تواند به صلیب برگردد، این «هُوَ» حتماً به مسیح بر می‌گردد!

مسیح را اینها گفتند - چون مسیحی‌ها و ترسا مسیح را می‌پرستند، «إِبْنُ اللَّهِ» می‌دانند و «ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ» می‌دانند - آله ما بهتر از آن است، بنابراین طرح مسئله مسیح به وسیله خدای سبحان است در سُورِ مکی مثل سوره «مریم»، نه سوره «آل عمران»، این یک؛ وقتی این طرح شد، استهزایی که آنها کردند، این بود که به جای اینکه به طرح الهی بنگرند، به آنچه در دست مردم ترسا و مسیحی هست آن را نگاه کردند، این دو؛ گفتند اینها معبودشان مسیح است و معبود ما فرشته‌هاست: «آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ»، آن وقت اگر آله اینها همین اصنام و اوثان بودند، نمی‌توانستند بگویند که این سنگ و گِل ما بهتر از مسیح است که مرده را زنده می‌کند. بنابراین «آلِهَتُنَا» همان فرشته‌ها می‌تواند باشد؛ و باید باشد! طرح مسئله به وسیله پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بود، آن هم در سوره‌های مکی مثل «مریم»، نه سوره‌های مدنی مثل «آل عمران». پس این استهزاء بود که با آن آیه ششمی که در

صدر این سوره است بسازد، فرمود هر پیامبری که آمد او را به سُخریه گرفتند و نحوه سُخریه حضرت مسیح هم به این بود.

بعد فرمود عیسیای مسیح با بیّنات و معجزات آمد. یک وقت است که پیامبری می آید از او معجزه می خواهند و او معجزه می آورد؛ اما یک وقت است که با پیامبری معجزه مبعوث می شود و وجود مبارک مسیح این طور بود، کلیم حق این طور بود که با معجزه مبعوث شدند: ﴿جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ﴾ و حکمت الهی هم که توحید است و امثال آن، همراه با این وجود مبارک است. این مضمون هم در سوره مبارکه «مریم» است و هم در این سوره «زخرف» که فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ﴾؛ من بنده ام و شما هم بنده هستید، نه اینکه من معبود باشم! من بنده ام و شما هم بنده اید، من مربوبم و شما هم مربوبید، من ربی دارم و شما هم ربی دارید و ربّ ما هم مشترک است: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ﴾^۱ چه اینکه من هم او را می پرستم: ﴿أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾^۲ این طور که می گویم: ﴿فَاعْبُدُوهُ﴾ این طور نیست که او را خودم نپرستم، ﴿أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾. پرسش: ظاهراً در زمان حضرت عیسی، مردم معجزات حضرت را باور نداشتند.

پاسخ: چرا، یک عده کاملاً باور داشتند؛ لذا قداستی برای او قائل بودند، عده ای باور داشتند و عده ای باور نکردند. کلیمی ها که باور نمی کردند، آن جا هم قبل از مسیح (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) کلیمی بودند، اینها هم قبلاً باور نمی کردند؛ مثل اینکه می گفتند این سحر است و مانند آن.

پرسش: این تمسخری که کردند همین است.

۱. سوره مریم، آیه ۳۶.

۲. سوره مریم، آیه ۳۱.

پاسخ: بله، این جا باید مطرح بشود؛ یعنی سوره مبارکه «زخرف» باید تمسّخر طرح بشود، چون وقتی در اوّل این سوره یک اصلی را ذکر می‌کند، این به منزله متن است، آن وقت تا پایان سوره به منزله شرح است. اینکه فرمود: ﴿وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ * وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾، باید بفرماید که نحوه استهزاء چیست؟ حالا تفصیل آن ممکن است که در سور دیگر باشد؛ ولی اجمال آن را باید این جا ذکر بکند، آن آیاتی که در اول سوره ذکر می‌شود به منزله متن است و تا پایان سوره به منزله شرح آن است.

پرسش: حرف حضرت عیسی^۱ را در زمان خودش باور نداشتند!

پاسخ: بله، بعضی باور کردند و بعضی باور نکردند؛ آن کلیمی‌ها - چون تمام آنها قبلاً یهودی بودند - می‌گفتند ما باور نداریم و اولاً تهمت که زده بودند این بود که گفتند - معاذ الله - آلوده است: ﴿مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا﴾^۱ به مریم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا) این حرف را زدند! اینها چگونه مسیح را باور بکنند؟! از همان اوّل این طور بود! البته گروهی هم باور کردند، اما این یهودی‌ها باور نکردند، اوّل تهمت زدند و بعد کم‌کم سعی کردند که او را به دار بیاویزند، گفتند: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾^۲.

پرسش: تعداد آنها خیلی کم بود.

پاسخ: بله، هر چند که کم بود، بعد عده‌ای پذیرفتند و عده‌ای نپذیرفتند، همان‌ها که تعدادشان کم بود و نپذیرفتند، همان‌ها «یداً بید» تا عصر جاهلیت کارهایشان را کردند و افرادی که بهانه می‌خواستند، از آنها بهانه می‌گرفتند؛ اینها یهودی نبودند که در برابر این آیه ایستادند، اینها مشرکان مکه بودند؛ منتها مشرک مکه دست‌آویز می‌طلبید و دست‌آویز او هم حرف‌هایی بود که از یهودی‌های بازمانده زمان مسیح این حرف‌ها را داشتند، یا از خود

۱. سوره مریم، آیه ۲۸.

۲. سوره نساء، آیه ۱۵۷.

مسیحی‌های افراطی که - معاذ الله - حضرت مسیح را می‌پرستند گرفتند، در هر حال چیزی را آنها داشتند؛ گفتند مسیح معبود است و فرشته‌ها معبود ما هستند، معبود ما بهتر است یا معبود آنها؟! اینها به جای اینکه جواب پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) را بدهند و طرحی را که پیغمبر در سوره مبارکه «مریم» که در مکه نازل شد بیان کنند، آمدند حرف‌های دارج و باطل و پوچ بین کلیمی و مسیحی‌ها را ذکر کردند.

پرسش: ماحصل را دارند بیان می‌کنند؛ می‌گویند ماحصل دین آسمانی این شد که مسیح شده خدا.

پاسخ: نه، ماحصل دین آسمانی این نیست! آنچه را که پیغمبر فرمود، با آن باید مذاکره بکنند. مبسوطاً قصه مادر ایشان، کیفیت بارداری مادر ایشان، کیفیت تکوّن او و کیفیت حرف زدن در گهواره او، همه را مبسوطاً در سوره مبارکه «مریم» که در مکه نازل شد بیان کرد.

پرسش: ... ایشان هم دلیل بی‌حساب نمی‌آورد.

پاسخ: دلیل نیست در قرآن فرمود اینها دو تا مشکل دارند: یکی اینکه جدل می‌خواهند بکنند و دیگر اینکه دشمن دین هستند.

پرسش: این‌جا مسلّم هست که دشمن است.

پاسخ: پس دلیلی در کار نیست، بلکه بهانه می‌گیرند؛ بهانه اگر بخواهند بگیرند، چرا از حرف بیگانه بهانه می‌گیرند؟

پرسش: یک پیغمبر قبل از ایشان آمد و آن پیغمبر فرمود که پیغمبر بعدی این‌طوری است، آن وقت اینها آمدند گفتند که این خداست.

پاسخ: غرض این است که شما باید ببینید پیامبران دعوتشان با بیّنات و حکمت است، بیّنه که معجزه است در دست اینهاست، حرف اینها هم حکمت است. اینها دعوایی دارند و دعوتی؛ دعوای اینها این است که ما پیامبریم،

یعنی ادعا دارند و سند آن هم معجزات است و دعوتی هم دارد به توحید که حکمت است؛ اگر حرفی دارید با دعوا و دعوت اینها بجهنگید! در قرآن فرمود که اینها حرفی ندارند، می‌خواهند جدل کنند؛ بالاتر از جدل، اصلاً دشمن دین هستند و حرف حسابی ندارند، برای اینکه دعوت پیامبر به توحید است که حکمت است و دعوی پیغمبر، یعنی ادعای پیغمبر با معجزه همراه است. مسیح هم با معجزه آمد و هم با حکمت؛ البته همه انبیا همین طورند!

فرمود: ﴿وَلَا يَأْتِيَنَّكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ﴾؛ وجود مبارک مسیح فرمود: بعضی از موارد اختلافی شما را ما بیان می‌کنیم؛ حالا یا قبول می‌کنید یا نکول؛ ولی ما باید بیان بکنیم، لکن پذیرفتن به عهده خود شماست. این ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾ که ترجیع‌بند کلمات انبیاست، در سخنان مسیح (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) هم هست؛ از آن به بعد ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ﴾ که یک عده پذیرفتند و یک عده هم نپذیرفتند؛ البته بین مسیحی‌ها و یهودی‌ها از یک طرف اختلاف بود، بین خود مسیحی‌ها از طرف دیگر اختلاف بود و بین یهودی‌ها هم از طرف دیگر اختلاف بود که در بحث دیروز گذشت. آن دو اختلافی که «الی یوم القیامة» هست و غده می‌باشد، اختلاف درونی است؛ هم بین مسیحی‌ها که باهم اختلاف دارند و هم بین کلیمی‌ها که هر دو در سوره مبارکه «مائده» هست. فرمود این اختلاف را ما انداختیم، ما مدت‌ها آنها را هدایت کردیم نپذیرفتند، عالماً عامداً بیراهه رفتند، ما صبر کردیم، راه توبه را باز کردیم، راه انابه را باز کردیم، پیغمبر فرستادیم، همین‌ها کُشتند! ﴿وَقَتْلُهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾^۱، ﴿وَقَتْلُ الْوَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾^۲ این کار آنها بود. نتیجه تلخ آن قتل «نبین» و این نافرمانی این است که فرمود: ﴿وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾^۳ در یهودی‌ها، ﴿فَاغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾^۴ در

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۱؛ سوره نساء، آیه ۱۵۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۲۱.

۳. سوره مائده، آیه ۶۴.

۴. سوره مائده، آیه ۱۴.

مسیحی‌ها، الآن اگر برگردند: ﴿وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا﴾^۵، این‌طور نیست که حالا ذات اقدس الهی راه را بسته باشد، این اصل جامعی است در سوره مبارکه «اسراء» که نه تخصیص‌پذیر است و نه تقییدپذیر، فرمود هر وقت شما برگردید راه باز است: ﴿وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا﴾، ﴿وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ﴾^۶، این‌طور نیست که اگر الآن اینها برگردند قهر خدا ادامه داشته باشد، این‌طور نیست؛ منتها خدا می‌داند که اینها برنگی‌گردند. بنابراین یک سلسله اختلاف مشترک بود بین این دو کیش و یک سلسله اختلاف هم مختص بین یهودی‌ها و مسیحی‌هاست.

پرسش: اختلاف کفار در نپرستیدن «الله»، ندیدن «الله» بود.

پاسخ: آن در معرفت‌شناسی گذشت که اینها معرفت‌شناسی حسّی داشتند و قرآن ابطال کرد. معرفت‌شناسی حسّی کفر سواد است، ما از این کمتر دیگر سواد نداریم! اولین درجه سواد این است که ﴿أَرَأَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾^۷، ﴿لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾^۸ سوادى پایین‌تر از سواد معرفت‌شناسی حسّی ما نداریم. انبیا آمدند بگویند که معرفت‌شناسی حسّی که کفر سواد است. معرفت‌شناسی حسّی که کف یا زیر کف است، بالاتر آن معرفت‌شناسی تجریدی است و بالاتر، بعد فرمودند ما خدایی را که داریم: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ است، ﴿وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾ است، ﴿وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۹ است، در بیانات نورانی حضرت امیر است که ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ﴾^{۱۰} فرمود معرفت‌شناسی قلبی و عقلی اصل است، آن را پیدا کن خدا را کاملاً می‌شناسی. معرفت‌شناسی حسّی کف است و مربوط به تجربه و امور مادی است که این نمی‌تواند خدا را بشناسد. ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾. قرآن برای این آمده که آدم‌ها را باسواد کند. فرمود

۵. سوره اسراء، آیه ۸.

۶. سوره انفال، آیه ۱۹.

۷. سوره نساء، آیه ۱۵۳.

۸. سوره بقره، آیه ۵۵.

۹. سوره انعام، آیه ۱۰۳.

۱۰. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۹۸.

آن‌که گرفتار چشم و گوش است، او ﴿كَالْأَعْمَى﴾^{۱۱} است. همین اسرائیلی‌ها به کلیم حق می‌گفتند: ﴿لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ

حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾، کلیم حق آنها را تودهنی زد و فرمود: ﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبَرُّ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ﴾^{۱۲} به باب «تفعیل» برده است، این نه تنها ابتر است، «مُتَّبَرُّ» است: ﴿مُتَّبَرُّ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ﴾ چه

می‌گویید شما؟ مگر خدا دیدنی است؟! آنها می‌گفتند تا نبینیم باور نمی‌کنیم، کلیم حق فرمود این حرفی که می‌زنید،

این بت‌پرستی «مُتَّبَرُّ» است، «تَتَّبِير» است، «بَتْرَا» است، «أَبْتَر» است. معرفت‌شناسی حسّی به تعبیر کلیم حق

معرفت‌شناسی «مُتَّبَرُّ» است، این اولین درجه سواد است که در جلسات گذشته هم حرف خورشچف^{۱۳} نقل شد،

خورشچف قبل از انقلاب - روزنامه‌ها همه نوشتند - گفت خدا نیست - معاذ الله - اگر بود ما هم می‌دیدم! دین

آمده که بگوید شما یک بصر دارید و یک بصیرت؛ یک چشم دارید که در و دیوار را می‌بیند و یک قلب دارید که

ماورای طبیعت را می‌بیند، آن دل را باز کن و آن چشم درون را باز کن، می‌بینی!

فرمود: ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ﴾، یک اختلاف درونی داشتند و یک اختلاف بیرونی؛ هم مسیحی‌ها با هم و

هم کلیمی‌ها با هم، هم مسیحی‌ها و کلیمی‌ها با هم، هر سه اختلاف را وجود مبارک مسیح درمان می‌کرد؛ منتها

آنها که قابل درمان نبودند، نپذیرفتند: ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ﴾، بعد فرمود: ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ

يَوْمٍ أَلِيمٍ﴾، این ﴿فَوَيْلٌ﴾ مشابه آن در سوره مبارکه «مریم» هم هست، فرمود: ﴿وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ

هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ * فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾،^{۱۴} این‌جا دیگر

«مَشْهَدِ» ندارد، ﴿مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ﴾.

۱۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۹؛ سوره فرقان، آیه ۴۴.

۱۲. سوره اعراف، آیه ۱۳۹.

۱۳. نیکیتا سرگیویچ خورشچف (۱۷ آوریل ۱۸۹۴ - ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۱) رهبر شوروی بعد از استالین و دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست در اتحاد جماهیر شوروی از سال ۱۹۵۳ تا

۱۹۶۴ و در عین حال از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۴ نخست‌وزیر اتحاد جماهیر شوروی بود.

۱۴. سوره مریم، آیات ۳۶ و ۳۷.

این ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ﴾ اعلام خطر است؛ یعنی شما منتظر آن روز خطرناک هستید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ

تَأْتِيَهُمْ بَعْتَةٌ﴾. قیامت - چه قیامت صغری^۱ و چه قیامت کبری^۲ - قیامت صغری^۱ حالا ممکن است با اماراتی بیاید،

یعنی مرگ؛ اما قیامت کبری^۲ دفعته^۳ می آید؛ یعنی چه وقت و کجا برداشته می شود، دیگر نمی شود گفت که چه وقت

برداشته می شود. روزی که زمان و زمین برداشته می شود، دیگر تاریخ بر نمی دارد، یعنی روزی که تاریخ برداشته

می شود! اگر ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾^{۱۵} اگر ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾^{۱۶}

یعنی اگر روزی شد که ما طومار آسمان و زمین را جمع می کنیم که طومار معنا شد سِجِلّ^۴ معنا شد؛ یعنی این کاغذ

که نوشته است، این را طومار نمی گویند، وقتی این را نوشتند و امضا کردند، وقتی لوله شد و این مکتوبات کنار هم

جمع شدند می شود طومار؛ فرمود ما بساط آسمان و زمین مثل سِجِلّ^۴ و طومار جمع می کنیم، حالا چه وقت جمع

می شود؟ کجا جمع می شود؟ سؤال از زمان جمع می شود؟ سؤال از مکان جمع می شود؟ تاریخ و جغرافیا همه لوله

می شوند، دیگر نمی شود گفت که قیامت چه وقت قیام می کند! تا ذات اقدس الهی زمان و زمین دیگری را پهن کند؛

لذا فرمود: ﴿بَعْتَةٌ﴾^۵ می آید، زمان بردار نیست و اینها مبهوت هستند: ﴿فَتَبْهَتُهُمْ﴾^{۱۷} سرش همین است. فرمود قیامت

که می آید اینها مبهوت می شوند، برای اینکه دست و پای خودشان را گم می کنند و نمی دانند که چه کار کنند! بُهتان

را که بُهتان می گویند برای اینکه آدم را متحیر می کند، می گوید حرفی که من نردم! این چه نسبتی است که به من

دادند؟! بُهتان چون باعث مبهوت شدن آدم است، به آن می گویند بهتان. فرمود: ﴿فَتَبْهَتُهُمْ﴾^{۱۷} اینها را مبهوت می کند

که الآن کجاست؟ چرا اوضاع عوض شد؟ دفعته^۳ افراد می بینند که صحنه عوض شد، دیگر نمی دانند که مُردند!

افرادی را می بینند که نمی شناسند، صحنه ای را می بینند که نمی شناسند و آشنا نیست، اینها کیستند؟ این جا کجاست؟

۱۵. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

۱۶. سوره انبیاء، آیه ۱۰۴.

۱۷. سوره انبیاء، آیه ۴۰.

فرمود ما کلّ بساط را دفعتاً جمع می‌کنیم: ﴿فَتَبَهُهُمُ﴾. گاهی دارد که ﴿بَعْتَهُ﴾ می‌آید و گاهی دارد: ﴿فَتَبَهُهُمُ﴾، ﴿وَّ

هُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾. اینها منتظر یک چنین روزی هستند، جریان مرگ هم همین‌طور است! آنهایی که دفعتاً می‌میرند

مثلاً سخته می‌کنند، دفعتاً می‌بینند که صحنه‌ها عوض شد و خیلی‌ها نمی‌فهمند که مُردند، این تلقین در قبر که بدان

«أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ»^{۱۸} تعلیم است؛ یعنی بدان این حادثه‌ای که برای تو پیش آمد مرگ است، این مرگ حق است و

دیگران هم می‌میرند، تو الآن مرده‌ای! «أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ»، وگرنه این شخص اگر بداند که مرده است و حقیقت

مرگ را بیابد، دیگر تلقین نکنیم و بگوییم که بدان مرگ حق است یعنی چه؟ او که خودش دارد مرگ را مشاهده

می‌کند! برای خیلی‌ها در قبر روشن نیست که مرده‌اند، اینها می‌بینند که حالشان عوض شد و وضع دگرگون شد؛

لذا می‌فرماید که اینها منتظر چنین روزی باید باشند، این یک تهدید است: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَعْتَةً

وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ * الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾.

این نکته هم معلوم باشد اینکه گفته می‌شود قرآن کلمات را هنرمندانه مثلاً مثل هنرمندان خودمان می‌تراشد،

برای آن است که آنها کلمه «إِمْلاق» را به کار نمی‌بردند یا اگر کلمه «إِمْلاق» را به کار می‌بردند، به معنای ترس از

تَمَلُّق نبود، آنها گرفتار فقر بودند؛ اما قرآن همین کلمات رایج و دارج را هنرمندانه به صورت یک تابلو درمی‌آورد

و به کار می‌برد. آنها به خاطر خوف از فقر بود که این کار را می‌کردند؛ اما قرآن کریم که کلماتش می‌شود

فصیحانه، برای این است که همین کلمات را با بارِ دقیق علمی مرزبندی کرده، هنرمندی کرده، می‌تراشد و مثل

تابلو نشان می‌دهد. آنها می‌گفتند ما برای اینکه محتاج و گرفتار مشکلات مالی نشویم؛ اما قرآن می‌داند کسی که

جیب و کیف او خالی است اهل تَمَلُّق است؛ لذا از او تعبیر به «إِمْلاق» می‌کند. در بیانات نورانی حضرت امیر هم

هست که «إِذَا أُمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ»^{۱۹} وقتی دست و جیب شما خالی است که - خدای ناکرده - ممکن است گرفتار تملق بشوید، تجارت کنید و آن تجارت این است که با خدا تجارت کنید! اگر با خدا تجارت کردید، صدقه دادید، مخصوصاً به أرحام خود رسیدید، یکی ده برابر می‌رسد، این یکی ده برابر که اختصاصی به ثواب أُخروی ندارد، هم دنیا را شامل می‌شود، هم آخرت را! این بیان نورانی حضرت امیر است که «إِذَا أُمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ»، این هم همین‌طور است! غرض این است که این هنرمندی قرآن کریم است، نه هنرمندی جاهلیت که آنها خوف «إِملاق» داشته باشند.

در این جا هم فرمود که صحنه قیامت که می‌شود اوضاع عوض می‌شود و باطن ظهور می‌کند. خیلی‌ها هستند که دوست یکدیگرند؛ اما دوست دنیایی هستند! دوست دنیایی در حقیقت در مدار ماده حرکت می‌کند، چون در مدار ماده حرکت می‌کند و با روح سازگار نیست، به منزله سمّ روح است و چون به منزله سمّ روح است، اینها معتاد می‌شوند و نمی‌دانند که دارند روح را مسموم می‌کنند و در حقیقت دشمن یکدیگرند، چون یکدیگر را در راه فساد کمک می‌کنند. پس کمک کردن یکدیگر در راه فساد و گناه، این سمّ است و شرّ، باطن این کار دشمنی است و ظاهر این کار دوستی است و قیامت ظرف ظهور باطن و حقیقت است؛ لذا فرمود خیلی از افراد که در دنیا دوست یکدیگر هستند، باطن این دوستی که دشمنی است، در قیامت ظهور می‌کند. ﴿الْأَخِلَاءُ﴾؛ خلیل‌ها و دوست‌ها در قیامت دشمن یکدیگر می‌شوند، چرا؟ چون این شخص به نفع او امضا می‌کرد و او به نفع این شخص امضا می‌کرد که هر دو «كِلَاهُمَا فِي النَّارِ». این شخص او را تقویت می‌کرد در راه باطل و او هم این شخص را تأیید می‌کرد در راه باطل که «كِلَاهُمَا فِي النَّارِ»، پس هر دو علیه یکدیگر کار می‌کردند، ظاهر آن دوستی بود و باطنش دشمنی، این یک؛ در قیامت باطن ظهور می‌کند، این دو؛ دشمنی اینها در قیامت ظاهر می‌شود، این سه؛ لذا فرمود دوستان دنیا

۱۹. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، حکمت ۲۵۸.

دشمنان یکدیگرند؛ مثل اینکه کسی که عزیز بی‌جهت است، این عزّت بی‌جا یعنی ذلت بجا! اگر کسی خود را متکبرانه بر جامعه تحمیل می‌کند، این عزیز بی‌جاست که فرمود: ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾^{۲۰} وگرنه ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^{۲۱} پس اینکه ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾، یک؛ عزیز بی‌جهت است، دو؛ اگر عزیز بی‌جهت بود، ذلیل باجهت است، چون هر دو که نمی‌شود منتفی باشد و هر دو که نمی‌شود بی‌جهت باشد، اگر عزّت او بی‌جهت است ذلت او باجهت است، سه؛ آنچه باجهت است و واقعی است، در قیامت ظهور می‌کند، چهار؛ در قیامت اینها ذلیل و خوار می‌شوند، فرمود: ﴿عَذَابَ الْهُونِ﴾^{۲۲} ﴿عَذَابُ مُهِينٍ﴾^{۲۳} ﴿لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ﴾^{۲۴} چرا؟ برای اینکه آن عزت او بی‌جهت بود و ذلت او باجهت؛ وقتی ذلت او باجهت بود، در قیامت آنچه که باجهت است ظهور می‌کند، گاهی تعبیر به عذاب «هُون» دارد، یعنی رسوایی و خواری و گاهی هم تعبیر به عذاب «مُهین» دارد؛ لذا فرمود اینها که در دنیا دوست یکدیگرند، در حقیقت یکدیگر را دارند مسموم می‌کنند، چون این شخص به نفع او گناه می‌کند، او به نفع این شخص گناه می‌کند؛ این شخص به نفع او دروغ می‌گوید و او هم به نفع این شخص دارد دروغ می‌گوید، پس در حقیقت دشمن هستند! چون در حقیقت دشمن می‌باشند و قیامت ظرف ظهور حق است، دشمنی اینها ظهور می‌کند، وگرنه این‌طور نیست که آن‌جا دشمن هم بشوند، چرا آن‌جا دشمن هم بشوند؟ ﴿الْأَخِلَاءُ﴾ که «الف و لام» آن معهود به همین عهد جاری است، بگوید مردم هم باتقوا هستند، این‌طور که نیست! اینها دوست یکدیگرند، این یکی به نفع او کار می‌کند در راه صحیح و آن یکی هم به نفع این کار می‌کند در راه صحیح، هر دو به یکدیگر دارند احسان می‌کنند، اینها هم خلیل یکدیگرند در دنیا و هم دوست یکدیگرند در

۲۰. سوره بقره، آیه ۲۰۶.

۲۱. سوره منافقون، آیه ۸.

۲۲. سوره انعام، آیه ۹۳.

۲۳. سوره بقره، آیه ۹۰.

۲۴. سوره بقره، آیه ۱۱۴؛ سوره مائده، آیه ۴۱.

آخرت. اما دوستان دنیایی وقتی یکدیگر را در راه باطل کمک می‌کنند، هرکدام دشمن دیگریند و هرکدام دارند
بیراهه می‌روند، این دشمنی در قیامت ظهور می‌کند، فرمود: ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾، مگر افراد باتقوا،
چون افراد باتقوا «خُلَّتْ» و دوستی آنها صحیح است، دوست «حَمِيم» همین‌طور است، دوست «صَمِيم» همین‌طور
است و مؤمن برادر مؤمن است، همین‌طور است: ﴿يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»